

زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت

دکتر بهزاد برکت^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۵

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۵

چکیده

«زنانگی نوشتار» برساخته‌ای است که این قلم در گفت‌وگو با مفهوم «نوشتارِ زنانه» الن سیزو، منتقد فرانسوی پیشنهاد کرده‌است. این اصطلاح برخلاف نوشتارِ زنانه، از یک شیوه قوام‌یافته نوشتار سخن نمی‌گوید، بلکه زمینه‌ها و کلیت نوعی شیوه نگارش را پیشنهاد می‌کند که می‌کوشد خود را به استناد هویت زنانه تعریف کند. براساس اصطلاح «نوشتارِ زنانه» به‌عنوان امرِ مفروضِ نوعی شیوه نگارشِ خاصِ زنان، مقالات متعددی نوشته شده و در نشریات معتبر فارسی‌زبان چاپ شده‌است. مقاله حاضر، ضمن ردّ چنین پیش‌فرضی، می‌کوشد نشان دهد که نگاهی دیگر به نسبت زبان و جنسیت، هرگونه الگوی پیشینی را که کاربرد شماری از صورتهای آوایی و واژگانی را نمودِ زبانِ زنانه تلقی می‌کند، با دیده تردید می‌نگرد، ضمن آنکه توضیح می‌دهد که آنچه اصطلاحاً «نوشتارِ زنانه» نام گرفته، نوعی گزینش زبانی بافت‌محور است که مستند به پیشینه‌ای نگارشی و مقتضیات اجتماعی-فرهنگی است و به این اعتبار تعین مجموعه‌ای از مختصات کلان‌ساختاری و ژرف‌ساختی به حساب می‌آید.

واژگان کلیدی: زنانگی نوشتار، نوشتارِ زنانه، زبان و جنسیت، روش‌شناسی

۱- مقدمه

مقاله حاضر، در حدّ و اندازه‌های خود، به دنبال پُر کردن خلأیی است که در فضای دانشگاهی ایران خلأً به حساب نمی‌آید، بلکه فضایی است که به یمن شماری کلیشه، کاملاً پُر شده و در مقام الگویی نظری در متن‌ها به کار گرفته شده و مدام بازتولید می‌شود. حال اگر از این کلیشه‌ها فاصله بگیریم، با جایی خالی مواجه می‌شویم که برای پُر کردن آن نیاز به معلومات و استدلال کافی داریم. این جای خالی، مسأله بود یا نبود «نوشتار زنانه»^(۱) است. پژوهش حاضر با تکیه بر نگاهی دیگر به نسبت زبان و جنسیت، و پیشنهاد اصطلاح کاربردی «زنانگی نوشتار» به‌عنوان زمینه احتمالی حرکت به سمت مفهوم حداکثری و آرمانی «نوشتار زنانه»، می‌کوشد مقدمات روش‌شناسی درک نسبت زبان و جنسیت را فراهم کند.

۲- مبانی بحث

هم‌اکنون، به یمن مقالات متعددی که درباره زبان و جنسیت به فارسی نوشته شده، موارد زیر بدیهی فرض می‌شوند:

۱. تفاوت‌هایی در نحوه استفاده مردان و زنان از زبان دیده می‌شود؛
۲. این تفاوت‌ها کمابیش در همه سطوح زبان، از سطح آوایی تا معنایی، محسوس است؛
۳. بنیاد این تفاوت‌ها در مناسبات اجتماعی- فرهنگی است که در گذر تاریخ نهادینه شده است؛
۴. کانون مناسبات اجتماعی- فرهنگی، روابط قدرت در تاریخ مذكر است؛
۵. به استناد شماره‌های ۳ و ۴ می‌توان نتیجه گرفت که این تفاوت‌ها ژرف‌ساختی است؛
۶. این تفاوت‌ها جهان‌شمول است، یعنی در همه زبان‌ها دیده می‌شود، هرچند مصداق آنها در زبان‌ها متفاوت است.

۳- پیشینه بحث: جنسیت و ساحت‌های آن

در عرصه مباحث زبان و جنسیت، اولین گام فهم تفاوت میان «جنسیت زیستی»^۱ و «جنسیت اجتماعی»^۲ است. جنسیت زیستی، چنانکه از نامش برمی‌آید، ادراکی از جنسیت است که مبتنی بر ویژگی‌های زیست‌شناختی است و بر این اساس دو مقوله مرد/ مذکر و زن/ مؤنث را شکل می‌دهد، تفاوتی که به استناد دانش روز، مرزهای آن الزاماً مشخص نیست.^(۳) جنسیت،

1. Sex
2. Gender

در عین حال برساخته‌ای اجتماعی- فرهنگی است. نظام‌های فرهنگی متفاوت، متناسب با باورهای خود، ارزش‌گذاری‌هایی متفاوت از جنسیت ارائه می‌دهند و چنین است که مفاهیم مرد/ زن و کارکردهای آن در جوامع متفاوت یکسان نیست. بدین اعتبار نمی‌توان جنسیت را به صرف مختصات زیستی تعریف کرد، از همان آغاز ادراکات ارزشی در تعریف ما تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که دوگانۀ جنسیت زیستی/ جنسیت اجتماعی مرزبندی پیشینی ندارد. با این حال، در بیان این دوگانگی همواره وسوسه‌ی این پرسش وجود دارد که اولویت، اصالت، یا دست‌کم تقدم مفهومی با کدام است، هر چند بررسی‌های دقیق‌تر منافی هرگونه مرزبندی قاطع میان آنهاست. به عبارت دیگر، گفتمان جنسی پیوستاری است که مذکر/ مؤنث در مسیر آن حرکت می‌کند و در نتیجه می‌توان مذکرتر یا مؤنث‌تر بود. به این اعتبار، جنسیت، ویژگی هویتی است و مانند همه ویژگی‌های هویتی دیگر، دستخوش تغییر است.

مهم آنکه جنسیت، صرفاً تعیین یک موقعیت یا وضعیت نیست بلکه وجهی کنشگرانه دارد و از این رو، برای مثال جودیت باتلر از «جنسیت کنشگر»^۱ و وست زیمرمان از «جنسیت عامل»^۲ سخن می‌گوید. کامرون (۱۹۹۸: ۲۸۰-۲۸۱) نیز معتقد است «مردان و زنان ... رفتار خود را متأثر از دریافت‌های فردی و اجتماعی نقش جنسیت تعریف و بازتعریف می‌کنند». در بنیاد، این یافته‌ها و دستاوردها متعلق به جنبش زنان است که در تلاش برای بازتعریف جایگاه زنان در جامعه، به ناگزیر، به زبان به‌عنوان شاخصی تعیین‌کننده پرداختند، و پُر واضح است که جامعه‌شناسی زبان، به طور موازی، و نیز متأثر از این تحولات، از منظر خود به نقش جنسیت در زبان پرداخته‌است. پس منطقی است که دستاوردهای هر دو گروه، به اجمال بررسی شود.

۴- نسبت زبان و جنسیت از منظر جامعه‌شناسی زبان

از دهه هفتاد قرن بیستم تا کنون، سه جریان اصلی بر مطالعات زبان‌شناسان در حوزه جنسیت و زبان زبانه حاکم بوده‌است. نخستین آنها معروف به «نظریه نقصان»^۳، که اندکی بعد به «نظریه سیطره»^۴ تغییر کرد، عملاً با مقاله ۱۹۷۳ رابین لیکاف^۵ با عنوان «زبان و جایگاه زنان»^۶ شروع می‌شود. لیکاف، دو سال بعد، این مقاله را به کتابی با همین عنوان گسترش

1. performative gender
2. agent gender
3. deficit theory
4. dominance theory
5. Robin Lakoff
6. Language and Woman's Place

می‌دهد. وی در این جستار دو پیام اصلی دارد: شیوه گفتار زنان متفاوت با شیوه گفتار مردان است؛ زبان زنانه در قیاس با زبان مردانه، کم‌تأثیر و انعکاس‌دهنده جایگاه نامن و روحیه اقتدارپذیر زنان است. امروز این کتاب نقطه عطفی در مبحث زبان و جنسیت به شمار می‌آید اما دو انتقاد اساسی بر آن وارد است: در نحوه استفاده زنان از زبان نوعی نقیصه می‌بیند؛ نگاه مذکر را بر زبان مفروض می‌گیرد و بر این مبنا کار خود را پیش می‌برد (ساندرلند، ۲۰۰۶: ۱۴). پنج سال پس از چاپ کتاب لیکاف، دیل اسپندر^۱ زبان مردساخته^۲ را در انگلستان منتشر کرد. منظر اسپندر قویاً زن‌محور و مخاطب آن عام است. او می‌کوشد نشان دهد چگونه مردان در گفت‌وگو با زنان به شیوه‌های متفاوت به دنبال سیطره‌اند و می‌کوشند با تکیه بر اقتدار مفروض خود آرایشان را موجه جلوه دهند. فصل پنجم این کتاب؛ «زبان و واقعیت: چه کسی جهان را ساخت؟»، بحثی نیمه‌علمی - نیمه‌فلسفی را پیش می‌کشد و با استناد به دیدگاه «نظریه مقدم بر مشاهده است» استدلال می‌کند که نظریات و مقولات، موضع خنثی به جنسیت ندارند و «وقتی زبان و نظریه جهت‌گیری جنسی دارد مشاهده واقعیت هم جنسیت‌محور می‌شود. بنابراین [در روندی دوری] اشیای دیده‌شده و داده‌های برآمده از آنها تأویل جنسی می‌یابد و این جنسیت به تدریج ذاتی آنها می‌شود» (اسپندر، ۱۹۸۰: ۱۴۱). او با ذکر گفته‌های شماری از دستورنویسان پیشینه این دیدگاه را نشان می‌دهد، ضمن آنکه دستورنویسان، که زبان‌شناسان دوران خود بودند، بر این دیدگاه صحنه گذاشته‌اند. برای نمونه می‌توان به نمونه‌های زیر، به نقل از اسپندر اشاره کرد:

- «کلماتی که مرجعشان مردان است باید مقدم بر کلماتی قرار گیرند که مرجعشان زنان است. برای مثال می‌توان به عبارت husband and wife اشاره کرد»^(۳) (ویلسن، ۱۵۵۳)؛
- «از جمله دلایل تقدم فوق آن است که مرد جنس "ارجمندتر"ی است» (پول، ۱۶۴۶)؛
- «جنس مرد "جامعیت" بیشتری نسبت به جنس زن دارد» (کِرکبای، ۱۷۴۶).

در سال ۱۹۷۵، بَری تورن^۳ و نَنسی هنلی^۴ ویرایش مجموعه‌ای به نام *زبان و جنسیت: تفاوت و سیطره*^۵ را به عهده گرفتند که گویا در تدوین نهایی آرای اسپندر بسیار مؤثر افتاد،

1. Dale Spender
 2. Man Made Language
 3. Barry Thorne
 4. Nancy Henley
 5. Language and Gender: Difference and Dominance

چنین شد که بعدها جریان فکری همسو با آرای اسپندر به نام «نظریهٔ سیطره» شناخته شد. به نظرات اسپندر، مانند مورد لیکاف، به‌رغم تأثیرگذاری انتقاد جدی نیز شد. برای نمونه میرا بلک^۱ و روزالیند کورد^۲ معتقد بودند «نگاه تک‌ساحتی اسپندر محوریت فرهنگ را به محوریت زبان بدل می‌کند و از یاد می‌برد که کنش‌های زبانی اموری متغیر و متأثر از نوع تفکر و زیست دوره‌های مشخص‌اند» (۱۹۸۱: ۷۲). این انتقاد می‌گوید هر نوع تصور ذات‌گرایانه از زبان با هستی سیال زبان و نیز با گفت‌وگوی مدام و علت‌گریز زبان و فرهنگ تناقض دارد، تناقضی که اطلاق زبان مردانه از جمله نمونه‌های مسلم آن است. «نمی‌توان صرفاً به تاریخچهٔ کلمات استناد کرد، بلکه باید به رابطهٔ زندهٔ آنها توجه داشت، رابطه‌ای که در هر عبارت تازه، حال و هوای تازه و به تبع، معنای تازه را پیشنهاد می‌کند» (۱۹۸۱: ۸۲).

شیوهٔ بیان و دیدگاه بلک و کورد زمینه‌ساز فصل تازه‌ای از دریافت زبان بود که امروز آن را به‌عنوان دریافتی گفتمانی^۳ از زبان می‌شناسیم. در این دریافت، رفتار زبانی در سیالیت حداکثری است، زیرا تعامل مدام ساحت‌های متن / گوینده / شنونده / شنونده مجالی برای هیچ‌گونه ذات‌باوری باقی نمی‌گذارد. از نگاه ما تدوین قضیه بدین ترتیب است که کنش زبانی از منظری کنشگرانه در محل برخورد متن / گوینده / شنونده، و از منظر تاریخی در تلاقی گذشته / حال / آینده زبان به نقطهٔ تعادل می‌رسد. درعین حال، این دو محور چندسویه در تعامل با یکدیگر تعریف تازه‌ای از نقطهٔ تعادل پیشنهاد می‌کنند، ضمن آنکه این تعادل برآمده از گفت‌وگوی پدیده‌های متعدد، به‌ناچار و متأثر از یک رفتارماد^(۴) مدام ثابت نمی‌ماند. از این‌رو، اگر نقطهٔ تعادل را لحظهٔ داوری زبان در مورد مصادیق خود، از جمله نسبت مرد / زن در نظر بگیریم، این داوری هرگز داوری نهایی نیست و نمی‌تواند با قطعیت تام محل استناد باشد. می‌توان گفت یک گزاره حتی در لحظهٔ تولید نیز دچار گونه‌ای تردید است، تردیدی که به‌عنوان هاله‌ای از معنای متن همواره حیّ و حاضر است، حتی وقتی که به هر دلیل پس رانده می‌شود. به اعتقاد ما ادراکی که به این ترتیب از نسبت میان زبان و جنسیت شکل می‌گیرد با خوانشی از نوشتار زنانهٔ الن سیزو، که در ادامه ارائه خواهیم کرد، همسوست و از این جهت بستر مناسبی برای مقالهٔ حاضر به حساب می‌آید.^(۵)

-
1. Maria Black
 2. Rosalind Coward
 3. discursive perception

۵- نسبت زبان و جنسیت از منظر متفکران زن‌محور

دوره شکوفایی و اوج‌گیری آرای اندیشمندان زن‌محور را می‌توان به ترتیب، سده‌های نوزدهم و بیستم دانست که طیفی از فعالیت‌های مربوط به احقاق حقوق زنان، جنبش‌های حقوق مدنی و حق رأی زنان، تا تأکید بر اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز تحولات مرتبط با روایت مذکر از تاریخ را در بر می‌گیرد. مری ایگلتون در کتاب نقد ادبی زن‌محور^۱ (۱۹۹۱)، ویرجینیا وولف را بنیانگذار مباحث معاصر جنبش زنان می‌داند. وولف در دو نوشته مهم؛ *اتساقی از آن خود*^۲ (۱۹۲۹) و *سه گینی*^۳ (۱۹۳۸)، نقشی مهم در پیشبرد دیدگاه زن‌محور ایفا کرده‌است. وولف از منظری تاریخی- اجتماعی تولید ادبی را مطالعه می‌کند و این باور را بسط می‌دهد که هویت زنانه برساخته‌ای اجتماعی است نه واقعیتی زیستی، و از این‌رو، از راه مبارزه امکان تغییر آن وجود دارد. برای وولف، به‌عنوان داستان‌نویسی خلاق، یکی از مؤثرترین راه‌های مبارزه برای احقاق حقوق زنان، تلاش برای ایجاد نوعی نگارش زنانه است، هرچند او به درستی آگاه است که با فرض تاریخ مذکر، موانع این مسیر متعدد است. وی می‌نویسد: «وقتی زنی به نوشتن رو می‌آورد هیچ جمله متعارفی برای بیان احساسات زنانه‌اش در اختیار ندارد» (۱۹۲۹: ۳۷). مردان نویسنده به «نثر طبیعی» نوشته‌اند زیرا این نثر از منظر آنان جهان را روایت کرده‌است. به این اعتبار زبان پدیده‌ای خنثی نیست که امکاناتش را به یکسان در اختیار مردان و زنان قرار دهد؛ زبان در گذر زمان به سمت ویژگی‌های مردانه سوگیری کرده و عجالتاً فاقد ظرفیت انعکاس نگاه زنانه است. اگر نیک بنگریم، این تقدیر زبان نیست بلکه نوعی تجربه است که هرچند چندان مداوم یافته که در تار و پود زبان رسوخ کرده است اما با تلاش آگاهانه امکان تغییر دارد. وولف، از جمله به جین آوستن اشاره می‌کند که «جملاتی خوش‌قواره و کاملاً طبیعی، متناسب با نیازهایش پدید آورد» (همان: ۵۲). بدین ترتیب، زبان در ژرف‌ساخت و روساخت نمایش اقتدار مردانه است هرچند می‌توان این اقتدار را به چالش کشید.

سیمون دوبووار، نویسنده زن‌محور فرانسوی با نگارش جنس دوم (۱۹۴۹) تلاش می‌کند تبعیض‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی تحمیل‌شده بر زنان را تحلیل کند. او معتقد است زنان نه تاریخ دارند نه انسجام طبیعی. بدین دلیل، برخلاف سایر گروه‌ها به‌طور طبیعی دور هم جمع نمی‌شوند. هویت جنسی، تفسیری از هویت است که در تاریخ مردسالار

1. Feminist Literary Criticism

2. A Room of One's Own

3. Three Guineas

شکل گرفته. این تاریخ پبله‌ای دور زنان می‌تند که باعث می‌شود آنان هویت انسانی خود را فراموش کنند (۱۹۴۹: ۶۱-۶۲). دیدگاه تاریخی - تمدنی دوبرووار ابعاد محدودیت‌های زندگی زنان را ژرف‌تر بیان می‌کند و درعین حال بر میل زنان به رهایی تأکید بیشتری دارد. اصل اساسی آن است که زنان دریابند این پبله ساختگی است و امکان رها شدن از آن هست.

ایلاین شوالتر^۱ در *ادبیاتی از آن خودشان*^۲ (۱۹۷۷) با تأکید بر نقش سازوکارهای اجتماعی در شکل‌دهی به موجودیت زنان، به «نوشتار زنانه» اعتقاد ندارد اما قائل به تفاوت عمیق نوشتار مردان و زنان است و شکل نگارش زنان را «قاره گمشده‌ای» می‌داند که از «دریای ادبیات مردانه سر برآورده‌است» (۱۹۷۷: ۱۱).

۶- نوشتار زنانه

ابداع عبارت «نوشتار زنانه» الن سیزو^۳، نقطه عطف بررسی نویسندگان زن‌محور در حوزه زبان است. سیزو اول آن را در جستاری با عنوان «خنده مدوسا»^۴ (۱۹۷۵) به کار گرفت. وی با استناد به رای لکان که ساختار زبان قضیب‌محور است و نیز اینکه زبان نوعی نظام نمادین بازنمایانگر است که در آن یک دال معین به یک مدلول معین ارجاع می‌دهد، استدلال می‌کند که جایگاه زن/ مؤنث در حواشی امر نمادین است و به این اعتبار چندان در مهار قضیب نیست. این نوعی فقدان است که چون به سمت ناخودآگاه رانده می‌شود کمتر اسباب سرکوب را فراهم می‌کند، ضمن آنکه زن را در جایگاه «غیر» قرار می‌دهد. این جایگاه هم‌زمان زمینه‌ساز بیگانگی و نیز آزادی زن از مرکزیت و محوریت مرد/ مذکر است و از این‌رو به او امکان می‌دهد که در بیان جایگاه و موجودیت خویش آزادی عمل بیشتری داشته باشد (۱۹۷۵: ۹-۱۰). از دیگر سو، زبان واقعیت تاریخی مشخصی است که حول نظام نمادین مردان شکل گرفته‌است. به این ترتیب، زنان در تلاش برای تحقق آزادی عمل نسبی‌شان، با ابزار (زبانی) مواجه می‌شوند که فرصت‌چندانی برای این کار به آنها نمی‌دهد، پس به‌ناچار میل به واسازی زبان در آنها شکل می‌گیرد (همان: ۱۳-۱۵). آنچه سیزو نوشتار زنانه می‌نامد، به‌واقع، تجسم این میل است و بیش از آنکه واقعیت زبانی مشخصی باشد بیان نوعی آرزوست، و حتی وقتی اتفاق می‌افتد در هر دو سطح ساختار و واژگان نوعی پیشنهاد است. از اینجاست که سیزو تحقق این

1. Elaine Showalter
2. A Literature of Their Own
3. Hélène Cixous
4. Le Rire de la Méduse

خواست را در وهله نخست در شعر میسر می‌داند. برای او، نثر «محاکات‌پرور است و در آن هر دالی به مدلول معهود، که گاه جلوه حقیقت و گاه جلوه واقعیت است» (همان: ۱۶) ارجاع می‌دهد و از این جهت با تاریخ مذکر هم‌داستان می‌شود.

با این اوصاف، باید روشن شده باشد که ترکیب نوشتار زنانه برای سیزو اطلاقی است که می‌کوشد در گذر زمان تجسم بیان خواست‌های زنان باشد؛ خواسته‌هایی که ابعاد آن برای خود زنان هم چندان مشخص نیست. ضمن آنکه همواره دستخوش تغییر شده‌است و خواهد شد، و حتی شاید این میل به ایجاد نوشتار زنانه از جمله مهم‌ترین عوامل این تغییر باشد، زیرا بنابه تعریف باید در جهت تحقق نوعی آرزو پیش برود، پس راهی ندارد که از رادیکالیسم نهفته در آرمان‌گرایی خود فاصله بگیرد و با مقتضیاتی دست‌وپنجه نرم کند که زبان متعارف است. به این ترتیب، طبیعی و بدیهی است که نوشتار زنانه، دست‌کم در این گام‌های آغازین، «نوشتار» به معنای مشخص آن - که متضمن برخورداری از قواعد استوار، مشخص و تعمیم‌پذیر است - نباشد، بلکه بیشتر نوعی بیان استعاری برای ایجاد امکان تحقق آن نوشتاری باشد که شاید روزی از راه برسد. ریشه این تأویل را می‌توان در خوانش سیزو از وجه نمادین لکانی زبان دانست. سیزو می‌گوید: «اگرچه واژه‌های مردانه/ زنانه با تقابل ذات‌گرایانه مذکر/ مؤنث ارتباط تام دارند اما در معنای آنها وجه نمادینی هست که تقلیل‌پذیر به جنسیت نیست» (۱۹۷۷: ۶). علاوه بر این، این دو مفهوم «جهان‌شمول» نیستند بلکه بسته به زیست هر جامعه زبانی تأویل می‌شوند: «سخن گفتن از یک جنسیت زنانه واحد همان قدر ممکن است که گفتن از یک "ضمیر ناآگاه" واحد» (همان: ۷۶). با این حال، سیزو به بستری عمومی یا ساختاری کلی برای بروز زبان زنانه باور دارد که در مواجهه با گفتمان غالب زبان غربی شکل گرفته‌است. او از «نوشتار متمایز»^۱ سخن می‌گوید که محصول فرهنگ تقابلی است و در سیطره تقابل‌های حق/ ناحق، صدق/ کذب، و خوب/ بد، بنیادی‌ترین مفاهیم زندگی جوامع را شکل داده‌است. نمود این فرهنگ تقابلی در حوزه جنسیت، مرد/ زن است که در نظام اقتدار حاکم، قوی/ ضعیف خوانده می‌شود. این ضعف و فرودستی در زبان و زندگی نهادینه شده، به گونه‌ای که امر مفروض تلقی می‌شود. از اینجاست که تا قرن حاضر حتی خود زنان نیز این فرودستی را بدیهی می‌پنداشتند و بر این اساس با زندگی و زبان مواجه می‌شدند. اما نظر به اینکه زبان ظرفیتی اجتماعی است که امکان بیان خواست‌های فردی و اجتماعی را دارد، زنان

1. écriture distinguée

قادرند از آن برای «جابه‌جایی این نظام تقابلی بهره‌گیرند و گفتمان موجود را به چالش کشند» (همان: ۸۹).

۷- زنانگی نوشتار

برای توصیف وضعیتی که مختصات آن را به تفصیل بیان کردیم اصطلاح «زنانگی نوشتار» را دقیق‌تر و واقعی‌تر از «نوشتارِ زنانه» می‌یابیم. در واقع، خوانش دقیق‌تر آرای سیزو ما را به برساخته «زنانگی نوشتار» نزدیک‌تر می‌کند زیرا این ترکیب بیش از آنکه ناظر به یک کنش زبانی قوام‌یافته و محقق باشد، بیانگر تحقق مجموعه‌ای از مختصات زبانی است که عجالتاً هدف آن نوعی نگارش قاعده‌مند مشخص به نام «نوشتارِ زنانه» است. اما تا دستیابی به این هدف راه درازی در پیش است و در مسیر آن صرفِ زبان‌ورزی کفایت نمی‌کند بلکه مجموعه‌ای از آگاهی‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی در باب جنسیت به همراه قصد و اراده‌ای مشخص، و قابلیت ترجمان این آگاهی و اراده به کنش زبانی، ضروری است. زنانگی نوشتار، گام‌های آغازین است، تلاشی است از سر به ستوه آمدن در مواجهه با نوعی رفتار از زبان که اگرچه نهایتاً ذیل عنوان «زبان مذکر» جا خوش می‌کند اما بسیار فراتر از جنسیت می‌رود و کل تاریخ اقتدار را خطاب می‌کند. به نظر ما «زنانگی نوشتار»، ضمن آنکه میل به دیگرنویسی زنان را سرکوب، تحدید یا تحریف نمی‌کند، تصویری قابل قبول از تلاش زنان برای نگارش می‌دهد و از این طریق مجالی منطقی و معین برای بررسی این تلاش‌ها فراهم می‌کند. تلاش‌هایی که به ناچار دچار تنوعی تکثیرپذیرند زیرا در کهکشان‌های زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف سیر می‌کنند. شایان توجه آنکه «زنانگی نوشتار» آغاز فرایندی است که در تداوم آن شاید میل به تولید زبان زنانه فروکش کند و در بلوغی تاریخی و رای افقی دو قطبی ارضا شود.

در زبان انگلیسی، شاید اصطلاح Gynesis نزدیک‌ترین معادل برای «زنانگی نوشتار» باشد. این اصطلاح، مطابق ویراست سوم واژگان اصطلاحات ادبی آکسفورد (۲۰۰۸)، واژه‌ای است که نظریه‌پرداز امریکایی، آلیس جاردین^۱ در کتاب زنانگی نوشتار: پیکربندی وضعیت زنان و مدرنیته (۱۹۸۵)^۲ معرفی کرد. هدف او از ابداع این اصطلاح نزدیک‌سازی برخی آرای پساساختگراها به اندیشه‌های نقد زن‌محور است و به فرایندی اشاره دارد که طی آن زنان به

1. Alice Jardine

2. Gynesis: Configurations of Woman and Modernity

ادراک روشنی از «زنانگی» می‌رسند. با فرض اینکه هر زنی برای دستیابی به این ادراک، ناگزیر از تعیین جایگاه خود در گفتمان زنانه است، و نیز به استناد این فرض که جار دین این اصطلاح را در چالش با نوشتار زنانه سیزو به کار برده، به‌طور خاص و در حوزه کارکرد زبان، شاید بتوان آن را معادل یا دست‌کم اصطلاحی نزدیک به «زنانگی نوشتار» دانست.

۸- بازآزمایی آرای لیکاف پس از چهل سال

اکنون برای اینکه سخن در حد استدلال نظری محدود نماند، می‌کوشیم با بازخوانی آرای رابین لیکاف، در عمل نیز نشان دهیم که زنانگی نوشتار، عبارتی دقیق برای نامیدن رفتار نوعی زنان با زبان است. ضمن آنکه پیشاپیش خوانندگان گرامی را از هرگونه تعمیم افراطی این آرا برحذر می‌داریم، هرچند در نتیجه‌گیری به این مورد با دقت و وضوح بیشتر خواهیم پرداخت. علت پرداختن به آرای لیکاف آن است که در ایران، به تبع جهان انگلیسی‌زبان، تقریباً همه مقالاتی که برای اثبات نوشتار زنانه شواهد زبانی ارائه داده‌اند، گفته یا ناگفته، این کار را براساس الگوی لیکاف انجام داده‌اند. بنابراین تعدیلات و اصلاحاتی که در حوزه‌های عمل و نظر طی چهل سال برای این نوع نگاه و نیز الگوی برآمده از آن صورت گرفته‌است می‌تواند شاهد استواری بر دیدگاه مقاله حاضر باشد.

از زمانی که رابین لیکاف اولین جستار تعیین‌کننده در مورد زبان و جنسیت به نام «زبان و جایگاه زنان» (۱۹۷۵) را نوشت، یعنی از چهل سال پیش، کانون بحث علمی‌ترین نوشته‌ها، بود یا نبود نوشتار زنانه است و بر این اساس یافته‌هایی آشکار شده که با نگاه نخستین لیکاف تفاوت‌های جدی دارد و تصور ما را از زبان زنانه تغییر داده‌است. لیکاف خود در مجموعه مقالات ارجمندی در باب زبان و جنسیت، در ۲۰۰۴، که به بهانه پاسداشت مقاله دوران‌سازش منتشر شد، به این تغییرات اشاره کرد و در پیشانی کتاب چنین نوشت: «بیست سال پیش به شیوه‌ای مسائل را درک می‌کردیم که امروز دیگر شیوه ما نیست؛ با این حال، آن روزها آن شیوه مؤثر بود و سبب شد که امروز همه‌چیز را ژرف‌تر ببینیم» (لیکاف، ۲۰۰۴: ۸). این تغییر، از سویی حاصل مطالعات گسترده‌تر خود لیکاف در مورد نسبت زبان و جنسیت است، و از دیگری نتیجه رشد مطالعات زبان‌شناختی و گسترش تحقیقات کاربردی در حوزه مورد بحث است. ذیلاً به شماری از مهم‌ترین این دستاوردها اشاره می‌کنیم:

مری باکلتز^۱ در مجموعه مقالاتی که در باب زبان و جنسیت در (۲۰۰۳-۲۰۱۳) فراهم آمده نشان می‌دهد که رابطه زبان و جنسیت را باید در یک منظومه گفتمانی دید؛ آن ودرال^۲ و سیدی گالوا^۳ در مقاله‌ای از همین مجموعه، زبان زنانه را نوعی هویت می‌بینند که از منظری اجتماعی- تاریخی تعریف می‌شود؛ سوزان یو. فیلیپس^۴ (۲۰۰۹) از نقش ایدئولوژی در تکوین زبان جنسی می‌گوید، و دبوراً کمرن^۵ (۲۰۱۱) از اهمیت مناسبات خانوادگی در ایجاد نسبت میان زبان و زنانگی؛ اسکات فابیوس کیه سونگ^۶ (۲۰۱۲) بنیادهای فرهنگی زبان و جنسیت را تحلیل می‌کند، و کایا تیم^۷، سابینه کوخ^۸، و سابینه اسکپی^۹ (۲۰۱۱) از نوعی توانش زبانی در جنسیت سخن می‌گویند. اما بهتر است با تفصیل بیشتر به مسأله بپردازیم.

تلاش‌های آغازین برای فهم تفاوت هنجارهای کنش زبانی در جوامع مختلف عمدتاً مبتنی بر نقش عوامل فرهنگی- اجتماعی بود. همین تأکیدها زمینه حساسیت را برای مقایسه نحوه استفاده مردان و زنان از زبان پدید آورد، و به تدریج تفاوت زبان مردانه و زنانه، به‌رغم نبود پشتوانه مستندات تجربی، تبدیل به یک اصل پذیرفته شد (کوئتیس، ۱۹۸۹: ۶۵). با بروز انتقاداتی به این روش کاملاً نظری، محققان این حوزه به نزدیک‌ترین شواهد تفاوت استناد کردند و استفاده از پرسش‌های ضمیمه‌ای^{۱۰}، وقفه^{۱۱}، طرح پرسش^{۱۲}، استفاده از زبان رسمی^{۱۳} و پاسخ‌های کمینه^{۱۴} را از جمله شاخص‌های زبان زنانه به شمار آوردند. این شاخص‌گذاری قاطعانه از همان آغاز منتقدانی داشت و این انتقاد همچنان دوام داشته‌است. موننگمری از پیگیرترین منتقدان است که باور دارد «تفاوت‌های گفتاری میان مردان و زنان هویت همیشگی و روشن ندارد، ضمن آنکه این تفاوت‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر تغییر می‌کند» (۱۹۸۶: ۱۶۶)؛ جنسیت به‌عنوان «وجه ممیز»، همواره مرتبط با وجوه ممیز دیگر مانند سن،

-
1. Mary Bucholtz
 2. Ann Weatherall
 3. Cindy Gallois
 4. Susan U. Phillips
 5. Deborah Cameron
 6. Scott Fabius Kies Ung
 7. Caja Thimm
 8. Sabine Koch
 9. Sabine Schey
 10. tag questions
 11. interruption
 12. question raising
 13. using formal language
 14. minimal responses

طبقه، و گروه قومی است؛ لازم است این وجه ممیز، چنانکه از نامش برمی‌آید، وضوح کافی داشته باشد؛ صرف استناد به چند مورد مانند پرسش‌های ضمیمه‌ای و مواردی از این دست که پیش‌تر آمد، آن هم به صرف شواهد معدود در زبان انگلیسی، به‌هیچ‌وجه امکان تعمیم تفاوت زبان مردان و زنان را در زبان‌های متفاوت فراهم نمی‌کند؛ مهم‌تر آنکه این قالب‌های کلی یکسره نقش بافتار را نادیده می‌گیرند و به این نکته توجه نمی‌کنند که «ساختمان صوری پاره‌گفتارها برای بیان کارکرد آنها در بافت معین ملاک معتبری نیست» (همان: ۱۶۷).

لیکاف نبودِ توازن قدرت میان مرد و زن را ریشهٔ ایجاد تفاوت‌ها میان این دو می‌داند. زنان از مجموعه مختصاتی زبانی بهره می‌گیرند که نهایتاً بازنمایی فرمان‌پذیری آنان و پذیرش قاهریت مردانه است. این دیدگاه لیکاف، به‌رغم آنکه یکسره مستند به شواهد شخصی بود و گروهی از منتقدان آن را تعصب‌آمیز دانستند، گویی زمانه شنوای چنین داعیه‌ای باشد، پذیرش عام یافت و بدل به مبنایی نظری شد (فَسولد، ۱۹۹۰: ۱۰۳).

بدین ترتیب شیوهٔ غیرتجربی و شخصی لیکاف گسترش یافت و دنباله‌روان او هم خود را صرف فراهم آوردن شاهد برای نمونه‌هایی کردند که او ذکر کرده بود. اما هم‌زمان، آرای انتقادی هم مسیر خود را دنبال می‌کرد. به موازات نظریهٔ سیطرهٔ لیکاف که تفاوت بیان مردان و زنان را بر مبنای مفهوم اقتدار تعریف می‌کرد، دیدگاه دیگری شکل گرفت که تفاوت‌های فرهنگی را اساس کار می‌دانست. بنابر نظر مالتر و بُرکر (۱۹۸۲)، که «نظریهٔ تفاوت» را مطرح کردند، هرچند سبک تعامل زنان متفاوت با مردان است، اما بنیاد این تفاوت در «تأویل متفاوت موارد یکسان است که خود ریشه در تفاوت‌های فرهنگی و عادات زیستی و زبانی دارد» (۱۹۸۲: ۲۶). برای نمونه پاسخ‌های کمیته‌ای مانند تکان دادن سر به علامت تأیید، یا استفاده از «آها» و «آره»، نقش یکسانی در گفتار زنان و مردان ندارند. این واژه، برای مردان، به معنای «با تو موافقم» و برای زنان به معنای «گوشم با توست، ادامه بده» است. بنابراین، برخلاف نظر لیکاف، سبک گفتاری زنان «ناقص» یا «فردست» نیست، بلکه صرفاً با سبک مردان متفاوت است. تِنِن (۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۱۹۹۴) شواهد بیشتری داده و نتیجه می‌گیرد که «زنان از مسیر زبان به دنبال ایجاد ارتباط و افزایش همسانی‌هایشان با دیگران‌اند، اما مردان زبان را به کار می‌گیرند تا قبل از هر چیز استقلال خود را حفظ کنند و دانش و مهارت خود را به نمایش بگذارند» (تنن، ۱۹۹۰: ۷۷). به زبان ساده‌تر، زنان به دنبال همبستگی و مردان در پی اعادهٔ جایگاه و مرتبهٔ خود هستند. «در گفت‌وگوی یک زن و مرد، این تفاوت بنیادی می‌تواند

اسباب بدفهمی شود و حتی ادامه گفت‌وگو را بی‌ثمر جلوه دهد» (تنن، ۱۹۹۴: ۷). این جامعه‌شناس زبان اصطلاح «تراپیام»^۱ را معرفی می‌کند که بنابه تعریف اطلاعاتی را درباره روابط و نگرش‌های گویشوران درگیر یک گفت‌وگو ارائه می‌کند (همان: ۲). انتقال معنای تراپیام وابسته به علائم و تمهیدات زبانی ظریف است، بدین جهت دیدگاه مبتنی بر تفاوت‌ها، یا اصطلاحاً نظریه تفاوت، وظیفه اصلی خود را توجه به این علائم و تمهیدات می‌داند. این نظریه، در قیاس با نظریه سیطره لیکاف، جهش محسوب می‌شود، زیرا نه تنها پایگاه نظری آن معتدل‌تر، منطقی‌تر و فراگیرتر است، بلکه مبنای تفاوت کاربرد زبان زنان و مردان را به موارد قاطع و مصداقی فرونمی‌کاهد بلکه برای توضیح رفتار آنها با زبان درصدد توجیحات فرهنگی و معرفتی برمی‌آید. با این حال، حتی این توجیحات می‌تواند زمینه‌ساز جمع‌بندی‌های نادرست شود اگر به سیالیت و پویایی حوزه‌های گفتمانی در گستره واقعی‌شان توجه نکند. از این‌رو، هرگونه بررسی ویژگی‌های زبانی زنان و مردان باید به دو اصل بنیادی زیر توجه کند:

۱. مبنای تحلیل در نمای نهایی زبان نیست بلکه گفتمان است؛

۲. هر چارچوب نظری که به سبب جهان‌بینی و روش‌شناسی‌اش، و هر الگوی عملی که به دلیل رفتار کلیشه‌ای و غیرمعرفتی‌اش، فضای گفتمانی را تحدید کند و آن را به شماری قالب‌های پیشینی تقلیل دهد، به بیراهه می‌رود و به ناچار دچار بن‌بست خواهد شد. «ده فرمان لیکاف»^(۶) در ۱۹۷۵، و موارد دیگری که بدان‌ها پرداخت را زبان‌شناسان به دفعات بررسی کردند و نوعاً به پاسخ‌های متفاوتی رسیدند. اگر به پاسخ‌های مشابهی رسیدند نیز قرائتی متفاوت از آنها ارائه دادند. مهم‌ترین نتایج یا قرائت‌های متفاوت را می‌توان در تحقیقات زیر یافت:

۱. استفاده زنان از جملات پرسشی برای ایفای نقش جملات امری (کنلی، اُبار، و لیند، ۱۹۷۹؛ تنن، ۱۹۹۰)؛
۲. استفاده مکرر زنان از پرسش ضمیمه‌ای (هلمز، ۱۹۸۴، ۲۰۰۱؛ تنن، ۱۹۸۶)؛
۳. استفاده معمول زنان از زبان معیار (ترادگیل، ۱۹۸۳؛ وایت، ۲۰۰۳)؛
۴. استفاده متعارف زنان از پاسخ‌های کمینه (هلمز، ۲۰۰۱)؛
۵. استفاده پُرسامد زنان از هم‌گویی (وایت، ۲۰۰۳)؛
۶. اجتناب زنان از ایجاد وقفه در گفتار دیگران (تنن، ۱۹۹۰)؛
۷. استفاده پُرسامد زنان از گفتار هم‌پوشانه حمایتگر (کوئتیس، ۹۸۹؛ وودز، ۱۹۸۹).

۹- نتیجه‌گیری

از مطالب مطرح شده در این مقاله می‌توان به دریافت‌های زیر رسید:

- با گذشت چهل سال از زمانی که زبان‌شناسی به‌جد به مسألهٔ زبان و جنسیت پرداخت، مجموعهٔ داده‌ها نشان می‌دهد که این مسأله بسیار پیچیده‌تر، فراگیرتر و ژرف‌تر از آن است که در آغاز تصور می‌شد. فهم نسبت میان زبان و جنسیت در محدودهٔ بررسی‌های زبانی محض ممکن نیست و دخالت مطالعات اجتماعی، تاریخی و فرهنگی مرتبط را الزامی می‌کند.
- تعین دریافتی، که در بند پیش بیان کردیم، به‌ناچار نسبت زبان و جنسیت را به فضایی گفتمانی می‌برد که بنابه تعریف متن‌بنیاد و بافت‌محور است، و درواقع این دو خصیصه، یعنی حرکت از زبان به متن، و از فضای عمومی انتزاعی به فضای بافتاری، دو شاخص بنیادی تحولاتی است که در چهل سال گذشته در حوزهٔ نسبت میان زبان و جنسیت صورت گرفته‌است.

- مردان و زنان به‌رغم تفاوت‌هایشان در شیوهٔ بیان، «نظام زبانی واحد» را به کار می‌گیرند و از این‌رو، تفاوت‌های بالفعل و بالقوه را در محدودهٔ این نظام سامان می‌دهند. این کار چارهٔ ناچار است زیرا در غیر این صورت امر ارتباط مختل می‌شود. با این حال، روشن است که ترکیب «نظام زبانی واحد» نفی سیالیت و تغییرپذیری این نظام نیست، و نیز پرواضح است که آن مجموعه از کنش‌های زبانی که در پاسخ به تفاوت‌های ساختاری اجتماعی- فرهنگی پدید می‌آیند دامنهٔ تغییرات زبان و کارکرد ارتباطی آن را تغییر می‌دهند، و این فرایند، متفاوت با دیدگاهی است که توانش زبانی را اصل می‌گیرد و آن را علت همیشگی شکل‌گیری کنش زبانی می‌داند. درواقع، سخن ما مشخصاً تأثیر کنش بر توانش است، پس توانش هم امر ثابت و پایدار نیست و مرزهای آن با تجربیات زبانی جابه‌جا می‌شود. این نکته از آن‌رو در بحث ما کلیدی است که تقابل توانش / کنش را مرتفع می‌سازد و در نتیجه، این سخن که در بررسی نسبت زبان و جنسیت باید از ژرف‌ساخت حرکت کرد، هرگز نموده‌های جنسیت در روساخت زبان و حتی توجه خاص به این نموده‌ها را نفی نمی‌کند.

- در هر برخورد متنی، ژانر یا گونهٔ متنی نقش تعیین‌کننده دارد، زیرا هرچند همهٔ متون ویژگی‌های مشترکی دارند، تفاوت‌های تعیین‌کننده‌ای نیز با هم دارند که مبنای شکل‌گیری مقولهٔ «گونه‌های متنی» است. طبیعی است چنانچه بخواهیم تفاوت میان کاربردهای زبانی زنان و مردان را به حوزهٔ نوشتار ببریم باید میان انواع متون تفاوت بگذاریم. نمی‌توان متن

علمی را که به دنبال قطعیت اصطلاحات، شفافیت بیان، و ساختارهای ساده نحوی است با متن ادبی که دغدغه سیالیت، ابهام، و پیچیدگی دارد قیاس کرد. از این‌رو، نمودهای جنسیت در زبان، بسته به نوع متن متغیر است. این مورد البته موضوع بسیار جذاب و پُردامنه‌ای است که نیاز به بحث در جستاری جداگانه دارد.

- نوشتار زنانه در عام‌ترین معنای آن، به‌هیچ‌رو تقلیل‌پذیر به وضعیت موجود زبان نیست بلکه بیان نوعی خواست و حتی آرزوست. آرزویی که اولین گام‌های دستیابی به آن توجه به مجموعه‌ای از شاخص‌های زبانی است که در خام‌ترین یا پخته‌ترین، و آگاهانه‌ترین یا ناآگاهانه‌ترین وجوهش تجسم گونه‌ای جداسریِ روساختی و ژرف‌ساختی در گفتار و نوشتار زنان و مردان است.

پی‌نوشت

۱. *l'écriture féminine*، که در گسترش معنایی، ناظر به گفتار زنان هم هست.
۲. مانند تراجنس / تراجنسی (Transgender) که تمام مختصات زیستی متعارف یکی از دو جنس زیستی را ندارد، شاید برخی مختصات هر دو جنس را داشته باشد و به همین دلیل میل به گذار از یک جنس به جنس دیگر پیدا کند.
۳. جالب است که در فارسی این ترکیب به صورت «زن و شوهر» مصطلح است.
۴. ترکیبی پیشنهادی برای بیان استمرار سیال دو فعل ادغام‌شده است.
۵. نظریه سوم را در ۱۹۸۲، دُنیل مالتز و راث بُرکر با عنوان نظریه تفاوت معرفی کردند و دبوراً تنن (۱۹۹۰، ۱۹۹۴) گسترش داد. این نظریه بر این فرض استوار است که مردان و زنان از سیاست‌های کلامی و سبک‌های ارتباطی متفاوتی بهره می‌گیرند که ریشه در تفاوت‌های یادگیری دوران کودکی دارد. معتقدان به این نظریه می‌کوشند با حذف مناسبات قدرت به عنوان عامل تعیین‌کننده تفاوت زبان مردان و زنان، به تفاوت‌های رفتاری و تربیتی اصالت دهند حال آنکه چنانکه فرید (۱۹۹۲)، اوکیدا (۱۹۹۲) و ترومل-پلوئنتز (۱۹۹۱) استدلال می‌کنند، از این نکته غافل‌اند که سیاست‌های کلامی مربوط به مردان و زنان در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه محصول بلافصل مناسبات قدرت در جامعه است. به این نظریه، از آن‌رو که مناسبت مشخصی با فرضیه حاکم بر مقاله ندارد، نمی‌پردازیم.
۶. این عنوان را نگارنده برای ۱۰ ساختار یا ترکیب زبانی، که بنابه نظر لیکاف کثرت استفاده از آنها ممیز گفتار زنان از گفتار مردان است، در نظر گرفته است. نظر به تأکید بیش از حد لیکاف، و حتی قطعیت بیان او در اثبات این نظر- که گذر زمان ابطال آن را نشان داد - این اطلاق را به

- کار برده‌ایم. ده فرمان از این قرار است: ۱. عبارات پُرکننده: you know, well, sort of؛ ۲. پرسش‌های ضمیمه‌ای: she's very nice, isn't she?؛ ۳. آهنگ خیزان در جمله اخباری: it's really good؛ ۴. صفات تهی: divine, charming, cute؛ ۵. رنگ واژه‌های دقیق: aquamarine, magnetta؛ ۶. تشدیدکننده‌ها: so, too, just؛ ۷. دستور افراطی: اصرار بر استفاده از صورت‌های فعلی معیار؛ ۸. صورت‌های ورامؤدبانه: درخواست غیرمستقیم، حُسن تعبیر؛ ۹. سوگندواژه‌های خفیف: fudge, my goodness؛ ۱۰. تأکید مؤکد: it was a BRILLIANT performance

منابع

- Black, M., Coward, R. 1981., "Linguistic, social and sexual relations: a review of Dale Spender's *Man Made Language*", *Screen Education* (39): 69-85.
- Bucholtz, M. 2003/2013. "Bad Examples: Transgression and Progress in Language Gender Studies", in Mary Bucholtz et al (eds.) *Reinvented Identities: The Gendered Self in Discourse*, New York: Oxford University Press.
- Cameron, D. 1998. "Performing Gender Identity: Young Men's Talk and the Construction of Heterosexual Masculinity" in J.Coates (ed.) *Language and Gender: A Reader*, Oxford: Blackwell.
- . 2011. *Gender and Language Ideologies*, New York: Pergamon.
- Cixous, H. .1973/75. "Le Rire de la Méduse", *L'Arc*, Vol. (4) : 39-54.
- Cixous, H., Gagnon, M., Leclerc, A. 1977. *La Venue à l'écriture*, Paris : union generale d'ditions.
- Coates, J. 1989., "Gossip revisited: language in all-female groups." In Cameron, D. and Coates, J. (eds.) 1989. *Women in Their Speech Communities*. 94-122. Longman.
- Conley, J. M., O'Barr, W. M., and Lind, E. A. 1979. "The power of language: Presentational style in the courtroom." *Duke Law journal* 1978: 1375-99.
- De Beavoir, S. 1949. *The Second Sex*, trans. H.M. Parshley. New York, 1961: Penguin.
- Eagleton, M. 1991. *Feminist Literary Criticism*, London: Longman.
- Fasold, R. 1990. *Sociolinguistics of Language*, London: Blackwell.
- Holmes, J. 2001. *An Introduction to Sociolinguistics*, London: Longman.
- Jardin, A. 1985. *Gynesis: Configurations of Woman and Modernity*, New York: Cornell University Press.
- Kie Sung S.F. 2012. *Gender, Cultural Models and Social Norms*, London: Macmillan.
- Lakoff, R.T. 1975/2004. *Language and Woman's Place: Text and Commentaries*, Mary Bucholtz (ed.) New York: Oxford University Press.

- Maltz, D. N., Borker, R. A. 1982. "A Cultural Approach to male-female miscommunication" in Gumpers (ed.)
- Montgomery, M. 1986., *An Introduction to Language and Society*, London: Routledge.
- Philips S.U. 2009. "The Power of Gender Ideologies in Discourse" in Mary Adams (ed.) *Language and Gender*, London and New York: Routledge.
- Showalter, E. 1977. *A Literature of Their Own*, Princeton: Princeton University Press.
- Spender, D. 1980., *Man Made Language*, London: Routledge.
- Sunderland, J. 2006., "Parenting or Mothering ?, The Case of Modern Childcare Magazines", in *Discourse and Society* 17 (4): 503-27.
- Tannen, D. 1986. *That's Not What I Meant*, New York: Random House.
- .1990. *You Just Don't Understand*, New York: Random House.
- .1994. *Gender and Discourse*, London: Oxford University Press.
- Thimm,C., Koch, C. & Schey, S. 2011. "Communicating Gendered Professional Identity" in Edward Corder (ed.) *Gendered Competence*, London: New Beacon Books.
- Thorne, B., Helen, N. 1983., *Language, Gender and Society*, Rowley, Mass.: Newbury House.
- Trudgill, P. 1983. *Sociolinguistics: An Introduction to Language and Society*, London: Penguin.
- White, A. 2003. "Women usage of specific linguistic functions in the context of casual conversation: Analysis and discussion." in *ELT Journal* 17: 51-69.
- Woods, N. .1989. "Talking shop: sex and status as determinants of floor apportionment in a working setting." In Coates, J. And Cameron, D. (eds.) 1989. *Women in Their Speech Communities*. 141-157. Longman.
- Woolf, V. 1929. *A Room One's Own*, London: Hogarth Press.